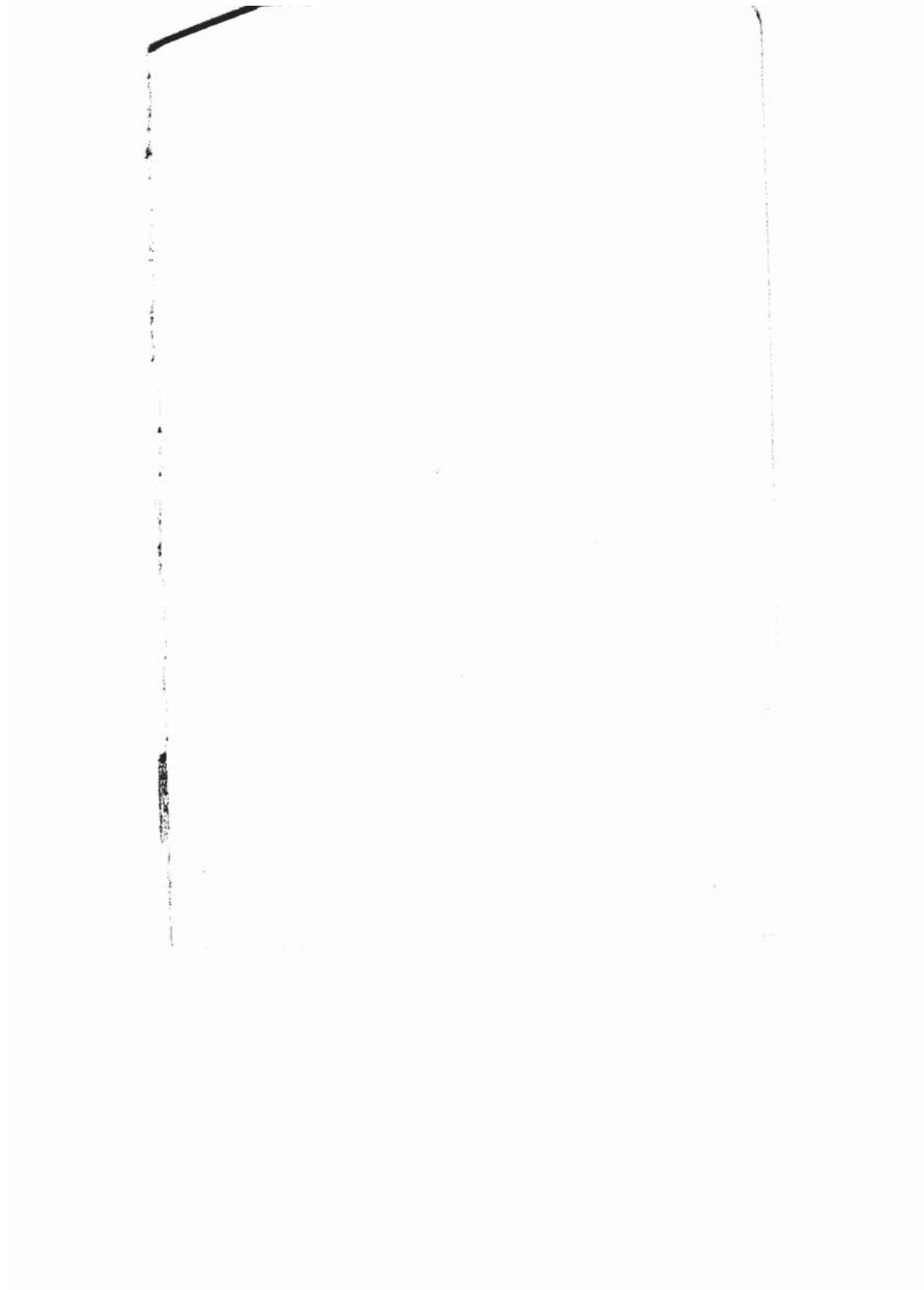


سید الشهدا فرزندی محمد علی

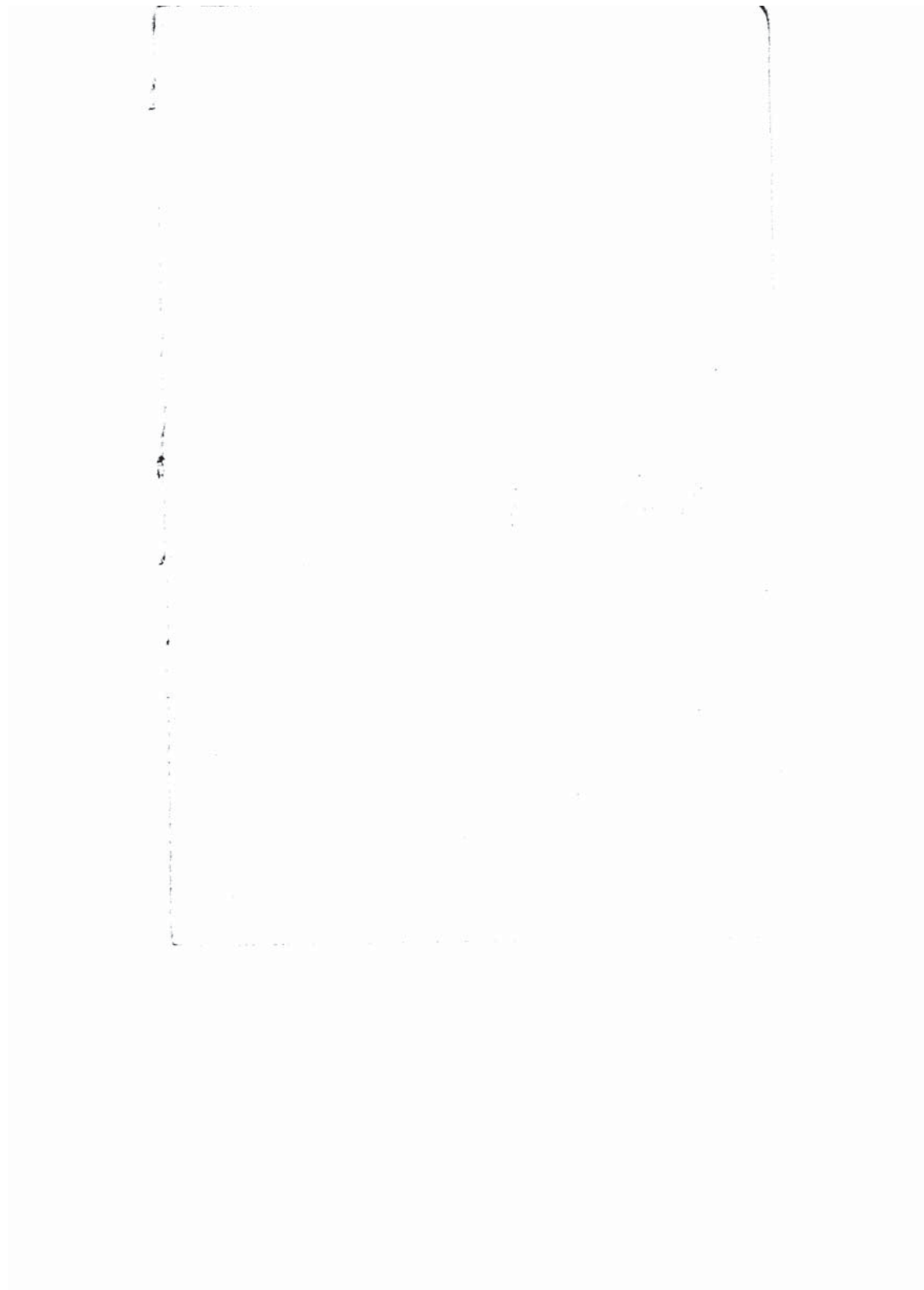
۱۷



۲۰۷

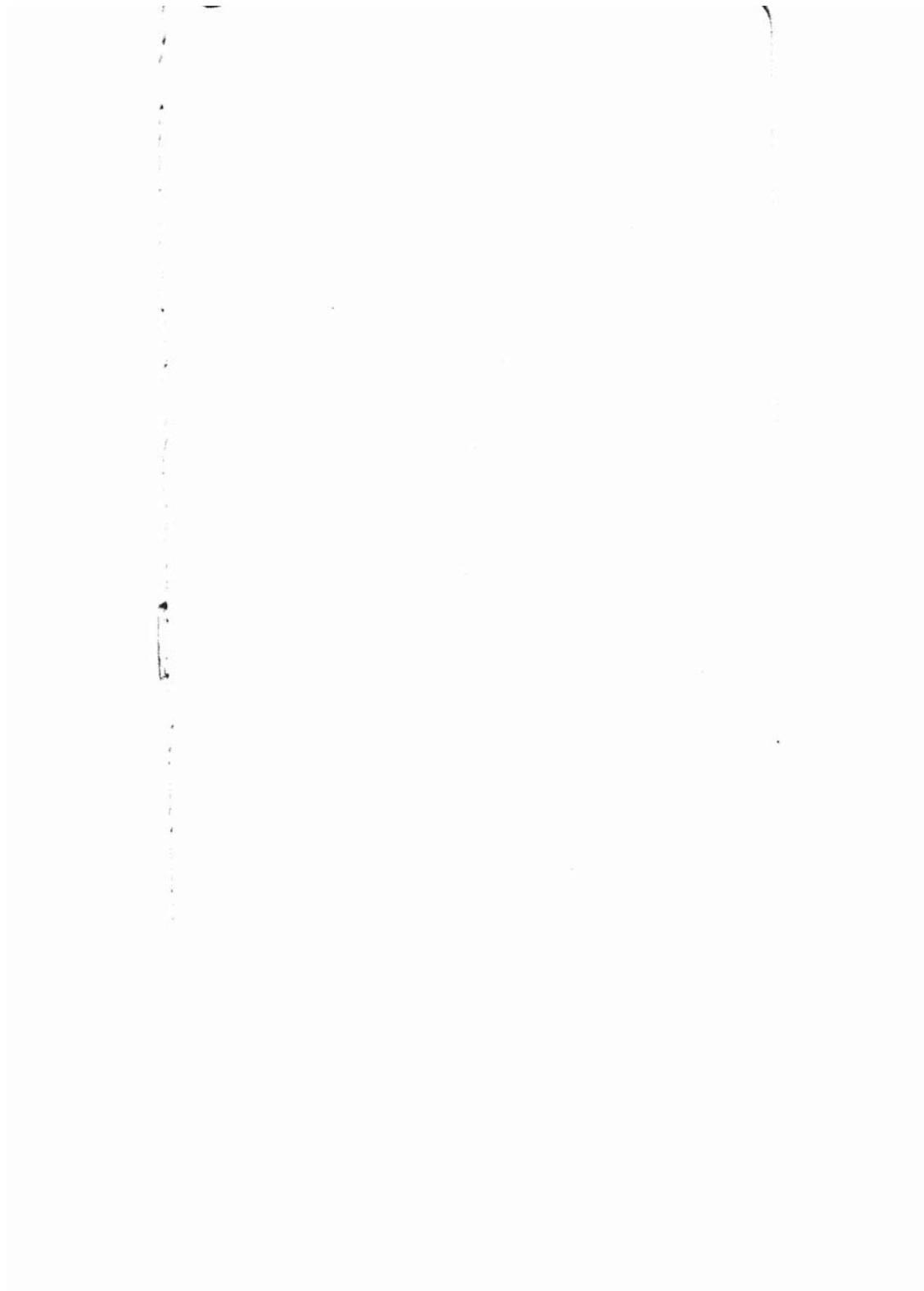






## شناسنامه کتاب

|           |                                  |
|-----------|----------------------------------|
| نام کتاب  | نگاهی به دیروز و امروز افغانستان |
| مؤلف کتاب | طالب محمد حسین قندهاری           |
| ناشر کتاب | ح - ر - مهاجر غزنوی              |
| تیراژ     | ۵۰۰۰ جلد                         |
| چاپ       | پهونډ                            |
| تاریخ نشر | آذرماه ۱۳۶۷                      |
| جواب دوم  |                                  |



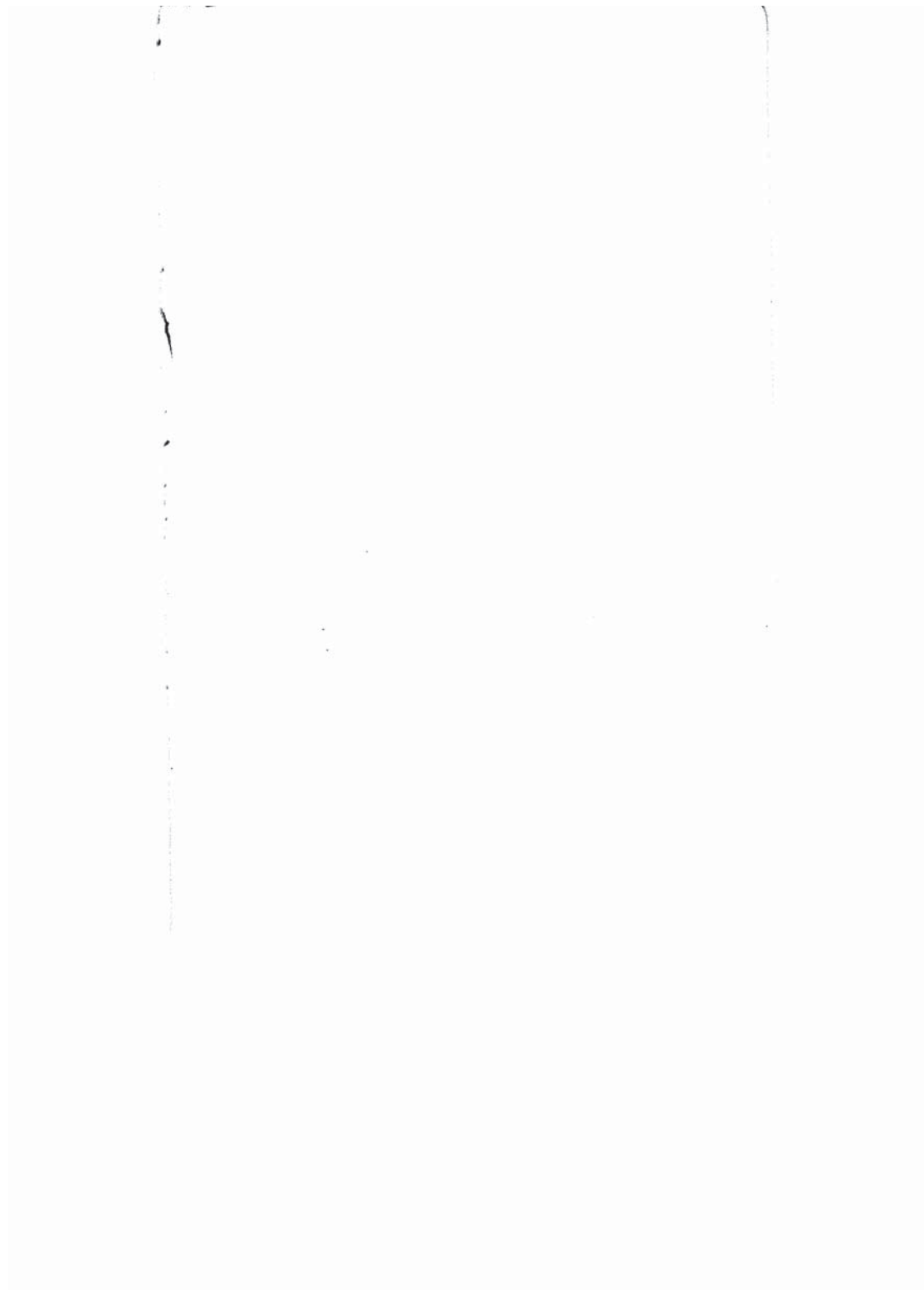
نگاهی به دیروز و امروز

افغانستان

طالب قندهاری



## نہزمہ خاک نشینان خرابات



دنبال دل فاده بهر خانه میروم  
دیوانه ام که در پی دیوانه میروم

خدا را شکر رفیق دیوانه دارم که در عالم آواره گی گاه گاه یادشادم  
میسازد، اطلاع یافته بود که یک آقای افغانی از پاکستان آمده و  
آوارگان افغانی مقیم این نواحی را برای شنیدن خبرهای تازه  
دعوت کرده روحم آمده و بصورت جدی گفت: صی بابا! تا کی نزد  
چه عیب دارد ما هم برویم ببینیم بشنویم چه خبرهایی است؟  
یا الله، بسم الله گفته روان شدیم کنار جاده در جوار زیارتی  
جمعیتی قریب پنجاه یا شصت نفر از افغان های زحمت کش به انتظار  
آقای دعوت کننده زیر آسمان بروی زمین بی فرش نشسته بودند  
گفت بین:

(کوچه خاک نشیان خراب است این).  
چند دقیقه بعد آورنده خبرهای تازه با دو نفر دیگر بروی جاده از تاکی  
پیاده شده به جمعیت پیوستند و بعد تعارفات بی ساخته و میمانند

افغانی در حین نحرانی اولاً از شماره ۱۵ سال سوم مورخه ۱۳۶۰، ۸، ۱۵  
 جریده راه حق ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان در تهران که زیر  
 عنوان (تجدید بیعت با نظام مرده) انتقاد نموده بود آنرا تکرار و تائید نمود  
 گفت: «واصفی قندهاری و هم قطاران او ظاهراً پادشاه کهنه  
 افغانستان و سردار ولی داداد او را شخصیت‌های اول دوم انقلاب  
 امروزی افغانستان نامیده و آن دو سردار نام دار هم زحمت رهبری  
 ملت را برای نجات افغانستان از تجاوز شوروی قبول کرده اند»  
 سپس شماره اول جریده (خیلواکی) مورخه ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ ارگان نشراتی  
 اتحاد اسلامی و ملی افغانستان که عکس ظاهراً در صفحه اول آن خود نمائی  
 میکرد و زیر آن بخط جلی نوشته شده بود:

(المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه قائد ملت مجاهد مسلمان افغان سمبول  
 ملی که در دوره سلطنت شان افغانستان کاملاً بی مثبت بسوی یک حیات  
 مرفه برداشت) نشان داده شده؛  
 داغیده ما و ستم رسیده‌های افغانی که حرکت عقده‌ها و آزارهای  
 بدل داشتند آماده ناله سردادن (اظهار نظر) شدند.

۱. جوانی که خود را دانشگامی و از قوم و تبار ظاهراً معرفی نمود بعد  
 گرفتن اجازه از رفقا گفت: «من فکری کنم ظاهراً که عقل نداشت شور خود را هم باخته زیرا که کشیده

شده او خودش پادشاهی افغانستان را بایک نیزنگ ماده رندانه  
 ( پادشاهانه ) برای داود شوهرخواهر خود تحویل داد. و داود خان هم  
 نه تنها اهل و عیال و بلکه رفیقهای او را هم برایش به ایتالیا فرستاد  
 و این هم از زبان صدیق خان که زمانی والی هرات بود در حال نشسته  
 مستی شنیده شده که ظاهر خان در ایتالیا بایک ویلای بزرگ و زیبارا  
 در کنار مدیترانه بچند هزار ملیون دالر بوسید دکتر یوسف که زمانی وزیر  
 معادن و باز صدر اعظم و باز سفیر افغانی در آلمان بود خریده و ....  
 ۲ آقای از بارکزی اهل بلخ و رفیق جوان دانشگاهی با هیجان نگذاشت  
 او لی آنچه بدل در دنا آخر بگوید گفت : ظاهر خان چهل ساله غایر  
 زیر زمینی از قبیل لعل، لاجورد، یاقوت، بیروج ( زرد ) و الیاس  
 افغانستان را بوسید همان دکتر یوسف وزیر معادن برای خود ذخیره کرد  
 و دکتر یوسف بنا به همین خدمت مخصوص بشاه صدر اعظم شد و گرنه هم او  
 و هم داود خان هیچگونه شخصیت و لیاقت نداشتند فقط مانند حیوان دنباله  
 رو روم در سایه چوپان ( شبان ) خود چهارا بزرگ شمرده بودند. لهذا  
 ظاهر خان چوپان یعنی این بدرقه کاروان دزد زده از صمیم دل برگز  
 به آمدن افغانستان را نمیخواست و اگر بگفت های چاپلوس ها و کالیبرهای  
 سابقه خود سری می جنباندمی خواهد در تاریخ افغانستان کمتر مورد بزرگداشت  
 واقع شود.

۳ یک ملای ریش سفید گفت: ظاهر خان در دوره چهل سال پادشاهی و جوانی خود به دروغهای شاخدار و دم دار مارا فریب داد، اما امروز چنانکه برای او روز فریب دادن نیست برای ما هم روز فریب خوردن نیست - ظاهر خان اگر وجدان داشته باشد قناعت دارد که مردم در آتش افشاده افغانستان این همه سختی و بدبختی را از نامردی و نادانی او دانسته و می دانند و این را هم باید بدانند که از کارهای بی وجدان و بی پایان او دیگر کاری ساخته نیست. داود خان، تره کی خان، امین خان، بیرک خان بلا شک ملامت اند، اما شورش عریضه چه معنی شود که گفته:

نه سنگ دامن کاروانی درید  
که دهمقان نادان که سنگ پرورید

آیا داود خان و تره کی خان و امثال آنها را کدام غرض مفید پرورش داد؟

۴ جوانی تعلیم یافته لیسه حربی کابل بارافروخته گی خامی گفت: سردار ولی شرم ندارد؟ این نامرد پسر نامرد در زمان کودتای ساخته گی داود قوماندهای عمومی (فرمانده عمومی) قوای مرکز و در کابل بود اگر کودتای مرموز داود خان ساخته کاری نبود این فرمانده قوای نظامی مرکز چرا از داود خان بدون مقابله شکست خورد؟

چرا تسلیم شد؟ چرا از جیب‌های یزید کار او در تپه تاج بیک فوتوهای  
خانم‌های خوش کل دختران قشنگ دامن کوتاه بست کودتاچیان

افتاد؟  
موسی شفیق صدر اعظم ملازاده، خان محمد وزیر دفاع جلاگشای قندهار کجا  
بودند؟ خربال مثل معروف وطنی است که:  
(خر که از خرباز ماند گوش او باید برید)

همان ملای ریش سفید نقره گفت: اگر درین ده تابست میون  
نفوس مسلمان افغانستان غیر از ظاهرخان مکنیز هم که لیاقت ریاست  
جمهوری اسلامی افغانستان را داشته باشد پیدا نشود وای صد وای  
هزار و هزار وای بحال ملت!

۵ جوانی از پشتونهای جنوب غربی بجنده گفت:  
ما کوچی‌های مالدار اگر سنگ ریمه ما از گرت بگیرد او را زنده نمیگذاریم  
ظاهرخان و منسوبین او اگر غیرت دارند بهتر است انتقام خودکشی  
کنند.

۶ مردی از ازبک‌های اندخوی گفت: یاد؟ پرورد پروا  
بخیز که هر جاسخی از ظاهرخان بمیان می‌آید می‌گوید: این نامرد (ظاهر  
خان) ما را پیش برادران ایرانی ما خجالت داد. اگر کسی پرسد چه  
خجالت؟ چطور؟ می‌گوید: شاه ایران که از تخت و بخت افتاد

آنقدر ننگ داشت که از غم غمگین شد اما ظاهر خان هم تاج و تخت را  
بخت و هم مردم افغانستان را در آتش انداخت هنوز هم از بی ننگی و  
بی غیرتی زنده مانده .

لا یک جوان منور هراتی که دست یایش از خشت ریزی و خشت پزی  
پراکند بود گفت :

آبا با ! چرا ظاهر خان را اقامت می کنید ؟ شما تاریخ افغانستان را  
بنوانید این محمد زائی های پشتون از ابتدا تا انتها برای مردم  
افغانستان غیر از ضرر رسانی و نفاق افکنی و برادر کشی دیگر چه هدیه  
آورده اند ؟ غیر از دولت مستعجل مرحوم امان الله ( ساده جوان )  
دیگران از امیر کبیر دوست محمد خان گرفته تا نادر خان برای پادشاهی  
افغانستان در راه چاکری انگلیس آیا در دالت و خیانت به ملک و  
ملت افغانستان با هم مسابقه نمیدادند ؟

آیا سید جمال الدین افغانی را مجبور به خروج از افغانستان نساختند ؟  
ناشرین و نویسنده گان جریده خپلواکی که بصورت ناخود آگاه  
چندین سال به اشاره ظاهر خان هر شب ترانه پشتونستان را  
در رادیو کابل میخواندند و بجان پاکستان غمی زدند و حالا از کمال  
بی شرمی و بی ننگی در همان پاکستان برای خوردن دال و چپاتی پیاه

برده اند باید بدانند که پدر ظاهر خان هم اکنون از اداره افغانستان

عاجز است .  
وصفی ناگزیر مسک میباشند در صورتی که مقرب و معتمد و مرید داد خان بودند و داد خان هم ظاهراً ظاهراً ظاهراً و شورائی او را شیطان و شاید میخواند حالا چطور برخلاف گفته مرشد و پیشوای خود همان ظاهراً ظاهراً شیارا قابل پادشاهی میداند ؟ تا کی مردم مسلمان و شریف افغانستان فریب این شیادان و شیاطین را بخورند ؟

۸ مردی که ظاهر موقر و متینی داشت اینجانب را مخاطب خسته و گفت تو چرا هیچ نیگویی ؟ آیا گفته های این برادران را تأیید مینمائی یا تردید ؟ گفتم شما بفرمائید کدام یک از این برادران در گفته هایش اشتباه کرده ؟

بخنده گفت : یعنی خدا نکرده هنوز از ظاهر خان میترسی ؟ « خنده عجیب »  
۹ پیرمردی از غور یا باغیسر گفت : شوخی موقوف ، باید از

حقیقت بگذریم که همه هم از ظاهر خان می ترسیدیم و هم حالا از مزدوران کرملین میترسیم ، بدبختی ما از جایی است که به فکر چاره نبودیم که این چنین بیچاره و آواره شدیم ، بدبختی است اگر هنوز هم بی فکر و بی خیال باشیم

بیچاره تر خواهیم شد ، لهذا بایم ملاشی های ظا پر خان و دادو خان  
و تره کی خان و بیرک خان ماحم مسوالت با ملاشی های داشته و داریم .  
بزرگترین گناه و اشتباه ما این است که نه تنها سنی باشیم یا شیعه  
باشی ، بلکه سنی باشی و شیعه باشیم هم یکدل متفق متحد نبوده ایم .  
جوان حرّاتی نفرم گفت :

هرگز مگو که مردم ما متفق نیستند  
داریم اتفاق ولی در نفاق هم

۱۰ مردی از میدان کابل بتأیید گفته غوری یا باغیگی گفت :  
حتی نفاق و عدم اتحاد امروزی ما هم نتیجه و ثمره سیاست مخوس  
تفرقه افکنی طولانی شاهان درانی است .

آقای مؤقر و متین نفرم که میگفت از نواحی کابل است گفت :  
بدون شوخی بصورت راستی و جدی هر چه درباره ظا پر خان گفته شود  
بیجا و بیمورد نیست ، خود ظا هر خان هم اگر سر بر گریبان خود فرو  
برد و افعال و اعمال دوره پادشاهی خود را بیاد بیاورد که چه کارهای  
مفید میتواند نکرد و چه کارهای مضر را که نباید مرتکب می شد  
مرتکب شد ، از جمله هر چه اراذل حرام زاده بود مانند صدیقی خان  
والی حرّات که در قتل پدر خود بمخاد فاسق مادر و قاتل پدر خود

شهادت داده بود. بدر بار او نزدیک سخنان چابلسانه آنان را  
می شنید و از مردان فهمیده مسلمان و صاحب ایمان یک نفر هم نداشت  
یعنی مردان فهمیده مسلمان در هر قوم و هر قبیله، در هر ولایت و هر شهر  
حتی در کوه پایه ها و محراب های افغانستان زیاد بود اما ظاهر خان  
آنقدر در عیش و نوش خود و غارت دارائی افغانستان غرق  
بود که فرصت شناخت آنها را نداشت.

و اکنون هم مردان ورزیده و فهمیده در دغل و خاج افغانستان  
زیاد است که از درد می سوزند اما با ظاهر خان و منسوبین او می سازند  
من شنیده ام چند نفر از جوانان برای نوشتن فجایع و مفساد  
دوران ظاهر خان کمر بسته اند تا بتاریخ بسپارند خدا توفیق  
شان بخشد.

این سخنان هم بجایش ولی تو بتایید یا تردید این هم گفته  
صحیح نیست گوی؟؟؟

همه زحمت کشان بتایید فرمایش آقای و دیدن هم بسوی من  
مخصوصاً از اثر توجه و خواش آقای دعوت کننده گفتم،  
من حال ل. ظاهر، با خلق خودم گفتم  
کین قصه اگر گویم با جنگ و در باب اولی

در اینجا رفیق دیوانه ام بفریادم رسید و گفت : آری تا هفته آینده  
 اندکی از بسیار آنچه قابل گفتن است گفته و نوشته تقدیم می شود  
 اما فردای همان روز با اثر بیماری سخت مجبور برفتن بیمارستان شدم  
 و نفر از آنها در بیمارستان بدیدم آمدند ولی آمدن شان را عیادت  
 خوانده و از نوشته که به آنها وعده داده بود یاد نکردند .  
 بهر حال گرچه از بیمارستان رخصت شده ام آنچه درین در بدری و  
 پریشانی که هنوز ضعف و ناتوانی بیماری گریبانم را رها نساخته  
 تهیه و نوشته توانسته ام این است :

# افغانستان

## افغانستان

(الف)

شاعر شهیر لاهور مرحوم دکتر اقبال در باره افغانستان گفته:

آسیایک پیکر آب و گل است  
کشور افغان در آن پیکر دل است  
سرزمینی کبک و شاهین مزاج  
آهوی او گیرد از شیران خراج

براستی همچنانکه دل در پیکر به هم اعضا، خون میرساند آب های زلال  
چشمه سار و رود بارهای جوشان و خروشان غوربند، سالنگ جنوبی  
شستل، پنجشیر، کابل، لوگر، کوهستان، لغمان، الیشنگ، انگار  
کنر، دره بیچ، لندی کین، کاشغر، اسما، سرخود به پاکستان و  
آبهای هیرمند، خاشرود، فراه رود، اسفزار، هیرود و حتی گاهم  
ارغنداب به ایران و علاوه بر رود آمو (جیحون)، آبهای رود بارک  
بامیان، دو آب، سالنگ شمالی، اندراب، فرخار، کشم، کوکچه

آلچین و رود همیشه موج بالا مرغاب بجاک همایه بزرگ شمالی فغانستان  
یعنی شوروی میریزد .

حال اگر دیگران با وسایل تکنیکی عصر جدید با خرچاه های عمیق از دل  
زمین آب می کشند چرا از میمنه تا بلخ و قندوز و از غزنه تا هرات  
دشت ها ، صحرا ها ، تپه های خشک و بی حاصل و چندین میلیون بازوی  
توانا بیکار مانده ؟

اشتباه نکرده خواهم بود اگر بگویم حرص و آز و عیاشی های شاهان  
جاهل از سوئی و تملق درباریان سالوس شعرا و ملاهای چاپلوس  
از سوی دیگر نه تنها در افغانستان بلکه در خوارزم ، بخارا ، هندو ایران  
هم بدروغ نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه می گذاشتند تا در عالم  
خیال به بوسیدن رکابش برسند و با گفتن ( چه فرمان یزدان چه فرمان شاه )  
وجدان خود را رانده می کردند .

یعنی همان شاهان جاهل اشیان گمراه ظل الله هم میخواندند نتیجه چه شد ؟  
نادر افشار در جنگ با محمد شاه کورگانی هند کامیابی کمپانی هند  
شرقی ( سردهسته و پیش قراول قوای استعماری انگلیس ) را در  
آسیا سرعت و سهولت بخشید و بعد از آن همه لشکر کشی ها و کشتار های  
بسیار وقتی که هند را فتح نمود بگرفتند دختر محمد شاه کورگانی برای نهمین بار

پسر خود قناعت کرد زیرا دیگر هدف شروع و مقول نداشت لهذا  
هند را به همان شاه شکست خورده واگذاشت.

بعد از و احمد خان ابدالی بدوزائی پشتون نوکر نادر چندین بار  
با حمله و یورش های آگاهانه یا نا آگاهانه خود بر هندوستان خدمت  
بسیار بزرگی به انگلیس و به فرسلمانان آسیا انجام داد. آری :  
نه حرکت طرف کلاه کج نهاد و تند نشست  
کلاه در ری و آئین سروری داند

ب : وقتی انگلیس با هند راه یافتند افغانستان و ایران را  
 از یاد خود نبردند و بنا بقاعده (پاره کن اداره کن) و در نفاق انداز  
 و آقا بش ، بیکر بتوان خراسان قدیم را بنام افغانستان ایران  
 دو پارچه رشته و دو برادر هم کیش و هم وطن «سنیان نبوی» و «شیحیان  
 علوی» را بنام اموی و صفوی ، بر قابت هم گیر و در برابر هم گیر قرار دادند  
 و ازین آب گل آلود تا توانستند مایه مقصود گرفته و هنوز هم دندان  
 طمع شانرا نمانده اند .

از دیگر تواریخ مفصلی که درین باب نوشته شده اگر بگذریم و تنها  
 «سراج التواریخ» که از طرف پادشاه پشتون فغان ایر حبیب الله  
 فرزند عبدالرحمن و پدر امان الله فغان به ستاد اسناد و فرامین صادره  
 دربار و مکاتیب وارده دفاتر رسمی پادشاهی جمع و ترتیب گردیده و در  
 مطبعه دولتی زیر نظر و اثر شهزاده عنایت الله و بهترین تفکر و نویسنده  
 محمد زائی «محمود طریزی» بطبع رسیده بصورت دقیق و عمیق بخوانیم  
 نه تنها متعجب و متحیر بلکه متألم و متأثر میشویم که چرا این پادشاهان  
 پشتون (نمک خواران اسلام و خدمتگاران کفار) برای تبر و شمشیر  
 دشمنان اسلام دسته و قبضه شده اند ؟؟

در صفحه ۷۷ سراج التواریخ انگلیس های شیا د نواده بیدل دین  
 احمد خان ابدالی موسوم به « شاه شجاع » را باین عبارت میان می  
 پالان زده و برای سواری و باربری خود آماده ساخته اند :  
 ( حضور با هر النور علیحضرت فلک رفعت قمر طلعت ناهید بهجت  
 عطارد فطنت . خورشید مرتبت . بهرام صولت . برجیس سعادت  
 کیوان منزلت . سکندر چشم جمشید خدم قآن دربان قیصر پاسبان  
 نخل طلیل کردگار جلیل حامی مراسم معدلت حاجی آثار عیبت المومنین  
 بتائید الله پادشاه شهریار کابل ) .

بدیهی است اگر شاه شجاع احمق نبود این مناقب ووغ را درباره خود  
 باور نمیکرد . بگفته شاعر شوخ و شیرین کار ایرانی - روحانی « که :

فقیه شجر بگفت این سخن بگوش حمارش  
 که هر که خر شود البته می شوند سوارش

شاه شجاع اگر مسلمان و افغان شسته و شایسته می بود انگلیس او را برای  
 حمل بار سیاست خود انتخاب نمیکرد چنانچه وقتی هدو زائی ها او را -  
 « احمد خان » را برای حمل بار خود ضعیف می بیند به تربیه و تقوید با کزائی  
 می پردازد .

ج : در صفحه ۱۶۰ . سراج التواریخ دیده می شود که سالانه دو  
روپیه کددار برای مزدور جدید خود دوست محمد خان سرسلسله باریکرائی  
معروف به امیر کبیر مقرر می دارد و در صفحه ۲۲۵ همان کتاب دو لک کددار را  
به دوازده لک روپیه کددار تزییدی نماید .

در صفحه ۳۱۶ همان دوازده لک کددار حقوق سالانه برای امیر شیر علی  
خان پشتون از طرف انگلیس مقرر و سه لک کددار هم بنام جدید  
به او داده می شود .

طبیعی است انگلیس این پولها و این چنین پولها را به خیرات اموات  
خود به این پشتونها نمیداده و منظورهای داشته اند .

قرار صفحه ۳۴۱ سراج التواریخ بسال ۱۲۹۵ هجری همان امیر شیر علی خان  
فقط بمقادیر مراد شخصی خود باروس و پیمان بست که یک شرط این  
پیمان این بود که لشکر روس را از داخل افغانستان بجا ببرد و ستان  
راه عبور دهد ، در نتیجه روس ها که چشم بر هند و آبهای گرم اوقیانوس  
هند داشتند و این پیمان امیر شیر علی خان برضد منافع انگلیس  
بود لهذا انگلیس افغانستان یورش آورد که حساب خرابی ها  
و شهدای مسلمان افغانستان فقط بمذا معلوم است . سید جمال الدین افغانی  
هم در دوران همین شاهان پشتون محمد زائی - مزدور انگلیس - از افغانستان  
اخراج گردید .

۱ بادست دشت انگلیس در افغانستان آتش برادرکشی ادا شد  
که عبدالرحمن محمد زالی پشتون از کمک و معاونت ناصرالدین شاه قاجار  
در محمد مقدس ایران مایوس و لذ راه دره گز و شمال افغانستان خود را  
به محمد ناصر خسرو علوی در بدخشان رسانید.

قرار ملاحظه صفحات ۳۶۴ - ۳۷۳ - ۳۷۴ سراج التواریخ انگلیس ها  
بوسید خواهر عبدالرحمن که در کابل بود امارت افغانستان را با اداای  
نوزده لک کلدار به عبدالرحمن وعده نمود.

و با ملاحظه صفحہ ۳۷۶ سراج التواریخ مجاهدین مسلمان افغانی که  
انگلیس ها را در جبال معروف به میوند بین قندهار و هلمند شکست  
داده و در قندهار به محاصره انداخته بودند انگلیس ها بعد حصول موافقه  
عبدالرحمن در قریه پیر به ایالت قندهار با مجاهدین مسلمان بیک پرده  
و آنها را به شکست و هزیمت مواجب ساخت.

۲ تنها کرنیل شیر محمد هزاره مسلمان و شیعه با قوای قلیل و محدود خود  
هشت فوج مهاجم انگلیس را از تاخت و تاز باز داشت و هزیمتیان  
افغان را از هلاک و دمار و تباهی نجات داد اما انگلیس ها بعد ازین  
واقعه تمامیت افغانستان را به عبدالرحمن تفویض نمود.

۳ عبد الرحمن قرار مخط، صفحہ ۳۸۲ سراج التواریخ آخذ زاده  
عبدالرحیم قوم کاکر پشتون و لا عبدالاحد پوپلزائی پشتون را  
کہ بدشمنان انگلیس فتوای جہاد را بر علیہ انگلیس و مزدور او عبدالرحمن  
داده بودند بقتل رسانید .

۴ در صفحہ ۴۳۹ و صفحہ ۴۹۲ سراج التواریخ راجع بہ دوازده لک روپیہ  
کلمہ اراکہ انگلیس ہا ہمہ سالہ عبدالرحمن بیہ اشارہ شدہ اما در صفحہ ۴۹۸  
ہمان کتاب دیدہ میشود کہ ملکہ ، ویکتوریا یی انگلیس مزدور با وفای خود  
عبدالرحمن را بر این چنین عبارت نوازش میکند :

« مناسب نیستیم کہ شما را رئیس دلاور ، عظم جہادی طبعہ علی ستارہ ہند  
نامزد و مفتخر ساختہ تا رتبہ مذکورہ را نگہدارید و از حقوق کلی و جزئی  
کہ لازم و ملزوم رتبہ مذکورہ است مستفید و متبع شوید . »

و عبدالرحمن ہم از وصول این خطابیہ عظمی کہ مفتخر شدہ و مفتخر شدہ  
تمامی بزرگان مملکت را بذریعہ اشتہار فرزدہ و نوید دادہ .

۵ عبدالرحمن همان اقوام خود را کہ در صفحہ ۷۷۹ سراج التواریخ بی غیر  
و نامزد خوانندہ در صفحہ ۱۰۲۰ ہم آنہا را سنگ گفتہ و گفتہ حیف ازین  
کہ من ہم قوم شما ہستم اما از مخط صفحہ ۹۱۴ روشن میشود کہ تاج محمد  
میل خاطر جانب آہنا داشتہ و محمد زائی ہاراد کورا و انا تا مشمول طغف

قرار داده و امر کرده که تمامت ذکور را (بدون خدمت) پس از  
وصول بمرحله دوازده سالگی الی بیست سالگی هر واحدی را سالانه از  
دو صد تا چهار صد روپیه و امانت را در سن مذکور تا هر صد روپیه تنخواه  
< حقوق > ثبت دیوان نمایند تا زیست و معیشت ایشان بهتر از دیگر  
مردم بوده آسوده و مرفه الحال گردند تا که اساس این دولت پایدار  
ارکیده این سلطنت استوار و برقرار باشد زن و مرد این تنخواه را  
مستراً ببرند حتی دختران و زنانی که از پدر محمد زائی و دوازده سال شوند  
سال بسال تنخواه خود را از دفتر ببرند.

اما در صفحه ۹۲۱ دیده می شود که : سید محمد غوث مقیم مزار شریف بلخ که  
در هر سال یازده دانه طلای بخارائی و پانزده من گندم از دیوان  
بیت المال برای روز مولود مبارک حضرت سرور کائنات دوازدهم  
ماه ربیع الاول بر سبیل استعرازی گرفته و در خانه خود بمصرف فقراء  
و مساکین میرسانده درین وقت سردفتر ترکستان نقد و جنس مذکور  
را نمیداده سید مذکور مراتب را بر عرض عبدالرحمن میرساند پادشاه  
پشتون بخانه سعادت برای او می نگارد :

< بیت المال بسیار امور مهمه و معارف متخذه از خود دارد و اگر نداشت باشد  
هم حق خدا و خلق او تعالی نذر داده نمی شود و آیا خود او مال خدا را

چطور نذر داده است؟ من داده نمیتوانم و خود را مشغول لذت نمیدانم  
 اسلامیت، دیانت، عدالت سیاست این پادشاه پشتون را  
 از نیکو در سالی یکبار برای سید محمد غوث بلخی یک سلف و مقدار قلیل را  
 که شاید در آن زمان یازده دانه طلا و پانزده من گندم دو صد روپیه زیاده  
 ارزش نداشته آنهم بنام مبارک حضرت رسول مقبول جهت خیرات  
 بفقراء و مساکین نمیدهد ولی برای هزاران مرد و زن محمد زائی  
 از دو صد تا چهار صد روپیه طور مستمری هر ساله حقوق مقرر می دارد  
 از کجا؟ از همان خزانه بیت المال اسلام!

۶. عبدالرحمن در سال ۱۳۰۶ هـ قراقرص صلیف ۵۳۸ و ۵۳۹ هـ سراج  
 التواریخ از فتنه طوایف اندری تغر، تره کی، علی خیل، منگل  
 کوستان، شنوار، لغمان، محمد احق خان و دیگران در مدت  
 نه سال پادشاهی از سال ماضی و از ماه هفتمی بدون قتال  
 جدال بسر نموده بود یعنی همه مردم بیدار مسلمان او را نوکر انگلیس  
 می دانستند و طوری که لازم بود اطاعت نمیکردند لهذا طوری که در  
 صلیف ۷۴۱ - ۷۷۹ - ۱۰۲۰ - ۱۱۷۹ هـ سراج التواریخ تصریح شد  
 البته بر اشاره مرشد و مولای خود انگلیس بنام تسخیر هزاره جات عده

جزم کرد زیرا هزاره ها را از اولاد و اقوام غوری و سوری و  
 تیموری میدانست که سالها در غور و غزنه و هرات افغانستان در  
 تیسفون (مدائن بغداد) و در دهلی هندوستان کمال استقلال  
 داشتند و بنوکری انگلیس سرفروشی آوردند و از آثار آنها قصر  
 تاج محل در آگره از جمله عجایب هفتگانه جهان و مسجد بزرگ گوهرشاد  
 در جوار حضرت ثامن الحجج در مشهد مقدس طور نمونه باقی مانده و مصلی  
 هرات را که تعلیمگاه و مدرسه بزرگ و قشنگ علوم دینی و آیات  
 قرآنی مزین بود قرار محالیف ۴۲۱ - ۴۶۵ - ۴۶۶ سراج التواریخ  
 امیر عبدالرحمن پشتون خراب کرد.

۶ نیت خرابی باطن ناپاک عبدالرحمن از نامه که جواب مردم درانی  
 قندهار نوشته و در صفحه ۷۷۹ سراج التواریخ دیده می شود ظاهر می گردد  
 که صاف و صریح بقلم خود می نویسد: اگر نامرد و بی غیرت نیستند و ما را  
 از روزگار هزاره شیعہ کشیده وجود ایشان را از مملکت افغانستان  
 نیست و نابود نمایند و امر مکنون خاطر والا که پشیمان ضمیر منیر دارد این  
 است که می خواهد اراضی و املاک و قلاع هزاره را بمردم پشتون  
 درانی بدهد.

و در صفحه ۷۸۱ سراج التواریخ دیده می شود که (سرکار علی، عبدالرحمن،

در قلع و قمع بنیاد هزاره های شیعه که اثری از ایشان در آن مجال  
و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام پشتون غلجائی  
و درانی تقسیم شود چنین تجویز فرموده اند که سپاه نظامی و الوسی از  
حریمت و جانب مملکت آنچنان در مناطق طوایف هزاره جمع شوند که  
نفری از آنها جان بسلامت نبرد و رها نشود و کینیز و غلام از طوایف  
مذکور بدست هر نفی از اقوام افغانستان بوده باشد، اغوای آن  
طایفه کفار هم ملتی است و قتل و تاراج آنها نیز لازم است که بطریق  
ملتی شود و در غزای ملتی دفع و قتل اشرار کفار موافق شرع شریف  
غزای بر هر نفی از مسلمان لازم است).

در صفحه ۷۸۲ راجع التواریخ خوانده می شود که (فرامین جداگانه و  
اشتهادات عدیده مشعر بر تکفیر طوایف شیعه هزاره صادر می نمایند که  
بعد از آن بر علاوه یکصد و بیست هزار پیاده نظام و سواره نظام و  
بر علاوه چهل فوج و ده هزار سواره نظام و یکصد ضرب توپ به تعداد  
شصت هزار لشکر ایلوسی را از شرق و غرب، شمال و جنوب  
هزاره جات امر محمد و یورش داد) و با این نیرنگی که از فرنگ  
آموخته بود میخواست اقوام برادران (سنی نبوی) را بر علیه هزاره های  
شیعه علوی، بسیج نماید شاید خودش از جدال و قتال جنگجویان

۱. هکسنت و جماعت پشتون نجات یابد چنانچه تا اندازه زیادی  
توفیق هم یافت و همچنین نکرده داده بود املاک و اراضی و قلع  
هزاره های کز آب و ارزگان و آن نواحی را با قوام پشتون اجگزایی خود داد.  
۸. یک سید بزرگوار و شجاع شیعه قندهاری بنام سید عبدلوحاب که  
چندین سال در سیاه چاه های نمناک و تاریک زندان شیرپور هرگونه  
شکنجه و تهدید را فی سبیل الله تحمل نمود ولی مضافی تکفیر هزاره ها را با نوید  
پول و دارائی فرزندان که از طرف عبدالرحمن بر او داده می شد قبول نکرد و  
در همان زندان قرآن عظیم اش را حفظ نمود.

دو نفر از اراکین زندان قندهاری او ملا علی جان و ملا محمد علی شیعه که  
تکفیر هزاره ها را امضا نکرده بودند قرار محکم صحایف ۷۴۱-۷۴۲  
۷۵۱ و ۷۵۲ سراج التواریخ اولی در پغمان و دومی در بل محمود خان  
کابل بدار کشیده شدند (رحمت الله علیه). نشان دادند که:  
(جز پای دار زنده گی پایدار نیست)

۹. قرار صفحہ ۱۰۳۵ سراج التواریخ حینیه های شیعیان کابل را خراب  
مسجد ساختند. بگفته یک پیر مرد آگاه شیعه، مرحوم میرزا احمد جان  
قلعه نه برج، که بعد از تخریب حسینیه مردم چند اول کابل یکی از

ملاهای درباری (سنی اموی)، طوطی به چنداوی جاگفته :  
خوبشده بتخانه شمارا خراب دیدم ، یکی از چنداویهای زنده و بیدار  
فی البدیهه جواب داده که :

ببین کرامت بتخانه ، مرا ای شیخ  
که چون خراب شود خانه خدا گردد

۱۰ قرار صحایف ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ سراج التواریخ بعد از چندین سال  
قتل و غارت هزاره های شیعه وقتی خبر گشتار آنها در اطراف اکناف  
جهان سمر شد آیت الله العظمی میرزا حسن شیرازی مجتهد امامیه مقیم  
نجف اشرف بوسیله ملا کاظم خراسانی که اصلاً از قشلاق در فشان  
تیرینکوت ارزگان قندهار بود « رحمت الله علیهما » از موضوع  
آگاه و ذریعه تلگرام بنام الدین شاه ایران از ملکه ویکتوریا انگلیس  
استفسار نمود که عبدالرحمن پشتون ریزه خوار انگلیس چرا بقتل عام هزاره  
های شیعه پرداخته ؟؟؟

ناصرالدین شاه وزیر خارج انگلیس را که در آنوقت در تهران بود مسئول آشته  
و او هم به وایسرای هند که امیرافغانستان مالدون او بود نوشته  
و جواب خواست .

عبدالرحمن ناچار کشتار هزاره ها را ادامه داده نتوانست و طوری میخواست  
 دیاری از هزاره ها در دیار باقی نماند توفیق نیافت .  
 در بعضی کتب و مجلات و جراید ایران از فتوای تحریم تمباکوی این  
 مجتهد مجاهد مقالاتی ارزنده و سازنده دیده می شود اما از اعلامیه و  
 خطاری که درباره کشتار هزاره های شیعه افغانستان بیکرانگیس  
 مزدور او عبدالرحمن داده چیزی ندیده ام و به عقیده من که یکی از  
 هزاره های افغانستان می باشم این خطار آن مرحوم براتب بالاتر  
 از فتوای تحریم تمباکو شمرده میشود و الا امروز افغانستان عزیز از  
 داشتن چهار یابنج ملیون فرزندان فداکار شیعه محروم و برادران  
 دسنیان نبوی ، افغانستان برادرانی شجاع و همدرد چون شیعیان  
 علوی نمی داشتند .

ع : هزاره جات یا غجستان در دل فغانستان یعنی از پروان  
 کابل تا غور و بادغیس مرآت « از شرق بطرف غرب » و از بلخ  
 جوزجانان ، فاریاب تا غزنی ، زابل ، قندهار ، زمین « از شمال  
 بطرف جنوب » واقع و از بهترین خاک و آب و هوا برخوردار است  
 و بهترین مناظر . موقعیت های قدرتی و طبیعی نظامی را دارا است  
 گرچه شاحان حاصل دشمنان گمراه همواره کوشیده اند این « برادر مسلمان  
 سنی نبوی » و « شیعه علوی » را از هم دور و دشمن هم دیگر بسازند اما در  
 مواقع سختی به تکرار ثابت شده که سنی و شیعه دو شش بدوش هم دیگر  
 با دشمنان متجاوز بجنگ و جهاد پرداخته اند حتی همین امروز هم .

و، نهفته و نگفته مانند که از زمان سدوزائی ها تا ظاهرخان ضبط  
 و تاراج مسلمانان غیر پشتون برای شاهان پشتون - مزدوران انگلیس -  
 یک امر عادی و حلال پنداشته می شد چنانچه اگر از غزنین تا سرحد  
 ایران و از جنوب غرب جتای تا سرحد پاکستان بنام های قریه ها  
 و قشلاق ها بنظر عمیق و دقیق دیده شود مانند قلعه دختر، سیاه کوه  
 کوه اسماعیل جان، اناردره، خاک سفید، بالا بلوک، سیاه آب  
 دلارام، قلعه بست، لشکرگاه، گرم سیر، زمیندور، خاکریز، دوخان  
 سیاه سنگ، شترگردن، دراز آب، چهل زینه، سرپوزه، پیرپایال  
 چاردهنه، چارباغ، چار دیوار، میان جوی، شمیر، نهر کوک، خوتاب  
 ده غلامان، چارشاخ، چار سنگ، سفیدروان، موشان، آسوده  
 سنگین، سرگاو، قره باغ، جغتو، برغنه تو، کوه آهن، براسپ  
 شا جوی، درخت کچی و صدها ازین قبیل قریه ها و قشلاق ها که البته  
 آبادکننده و ساکنین آن ها اگر پشتونهای بودند نامهای فارسی بر آنها  
 نمی نهادند، لهذا معلوم است که شاهان پشتون بصورت غصب و ضبط  
 و زور از صاحبان شان (فارسی ها) گرفته مردم غیر مستحق یعنی پستوریان  
 اقوام خود بخشیده .

نه : نادر خان پدر ظاهر خان هم می خواست به تدابیر نامردانه  
 به عوض هزاره ها پشتونها را در هزاره جات (دل افغانستان)  
 جای دهد حتی در زمان پادشاهی ظاهر خان هم بدون حق و انصاف  
 و بر خلاف قانون اساسی هر سال پنج ماه و گاهی شش ماه  
 برادران افغان کوچی که حتی تذکره (شناسنامه) تابعیت افغانی را  
 نداشتند و از نظام و طیفه خدمت عسکری هم معاف بودند  
 هزاره ها خانوار برای تعلق ربه و گله های بواشی شان به هزاره -  
 جات سیاق می رفتند و مراتع و چراگاه های هزاره جات که حق طبیعی و  
 شرعی هزاره ها بود مانند خوان یغیا به پشتوهای کوچی وقف بود  
 و هزاره ها از بیعدالتی های فرمانداران و حکام پشتون در تمام این  
 ساحه وسیع حتی از غرس نهال و درخت هم محروم و محکوم بودند زیرا  
 اگر نهال هزاره را شتر برادر کوچی افغان نوش جان میکرد هزاره  
 بیچاره بستر او «اوخ» گفته نمیتوانست و اگر «اوخ» میگفت و  
 مانع میشد باید چندین ما برحمت و زندان گرفتار میشد.  
 در زمان صدارت شاه محمود عموی ظاهر خان در یک جنگی که بین افغانها  
 و هزاره ها رخ داد یک نفر هزاره شیعه کشته شد و یک پای شتر برادر کوچی  
 که زخمی بود به هزاره ها تهمت زده شد، باز خواست عدالت اسلامی

و افغانی ظاهر خان اینک بورشه هزاره مقتول از طرف قاتل شش صد افغانی  
دیت داده شد و به عوض زخم پای شتر مبلغ سه هزار و هفت صد افغانی از  
هزاره ها گرفته و برای صاحب شتر داده شد.

تبعیض امتیاز و بیعدالتی ازین بالاتر چه خواهد بود که خون شش نفر هزاره  
مسلمان بر علاوه یکصد افغانی معادل زخم پای شتر بخیده می شود ، در صورتیکه  
شرعاً دیت خون یک مسلمان یکصد شتر ، یا یک هزار مثقال طلا یا هفت هزار  
مثقال نقره است .

راز دل و نیت ناپاک و نامردانه نادر خان بدو ظاهر خان یا یکنفر از خوانین  
پشتونهای کوچی بنام شهزاد قوم سلیمان خیل بهرجافاش میگفت :  
امسال وقت و فرصت همینقدر دست داد که تنها پنج بیک هزاره را کشته  
و نادر بابا یعنی نادر خان ببا امر و اجازه داده و گفته در بین هزاره جات  
آدم های نام دارشان را زنده نگذارید تا هزاره ها مجبور به واگذاری  
زمین و املاک شان شوند و املاک آنها هم بشما داده می شود .

شهزاد مغرور با این راست گفتن حیات خود را از دست داد زیرا در سال  
بعد قبل از آنکه به کشتار هزاره ها آغاز کند خود او را یک تانه جوان هزاره  
بدیار عدم فرستاد . محمد گل مهندس وزیر داخله و برادر خوانده نادر خان که سمت  
ریاست تنظیم قندار را داشت نامردانه به سمت قتل شهزاد یکنفر حاجی محمد  
قریش گندگانی قند حاری را در زندان بوسیله زهر کشت .

ج: بیدالتی و مخالفت با شرع مقدس و پیمان شکنی بنظر نادرفان تبع  
نداشت چنانچه در اصل ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۹ قانون اساسی نادرفان تصریح  
شده بود که پادشاه « نادرفان » درصین مجلس بر تخت بالماجره عیوم  
و کلا و اشرف تعهد نموده که مطابق اوامر شرع شریف و قانون اساسی  
برطون و ملت صادق و محافظ استقلال بوده بخدای عظیم و قرآن کریم  
عهد میکند که در اعمال و افعال خود خداوند را حاضر و ناظر بداند و  
هیچکس را بدون امر شرعی توقیف و مجازات نه نماید و حریت شخصیه  
از هرگونه تعرض مصون است.

اما بر علاوه حبیب الله خادم دین و سیدین و رفقای پروانی که پیمان  
و عهد و سوگند نادرفان را بقرآن عظیم اشان باور کرده تسلیم شده بودند  
چندین نفر دیگر را هم مانند غلام نبی خان چرخ و برادرانش بدون  
محاکمه کشت و میرزا عبدالعزیز قندهاری پشتون، غلام سرور جوای -  
قزلباش شیعه، فتح محمد هزاره، غلام نبی چپ شاخ هزاره، علی بادی  
و عده را خلاف عهد و سوگندی که نموده بود بدون محاکمه و حکم شرعی  
زندانی ساخت که قریب هفده یا هجده سال در زندان ماندند و مهدی  
خان قزلباش شیعه چنداولی را بچنان برخلاف شرع و قانون و عهد  
و سوگند بدار کشید.

ط : پسرش ظاهر خان نیز سید اسمعیل بلخی، سید علی گوهر نوربندی،  
 سید اسمعیل لولنجی، پسران مرحوم مسجدی خان غزنوی، محمد اہلم خان شریخی  
 غزنوی، عبداللطیف ہروی، محمد ابراہیم مشہور بہ کاوس و هزارہ شہرستانی  
 شیوہا، و خواجہ محمد نعیم قتالی مرد بیدار و دین دار و چند نفر پروانی ہا  
 و کینفر قربان نظر ترکان سنی ہای غیور را بہ تہمت قصد کودتا از فرودین  
 ، حمل ، سال ۱۳۲۹ تا نیمہ سال ۱۳۴۳ ہش بدون محاکمہ و امر شرع  
 مقدس زندانی ساخت .

بعد آزادی از زندان ہم چون مرحوم بلخی خود را بدر بار نفروخت  
 بوسید زہر شہید و نقاشی ہم ہمہ یکار و پریشان روزگار ماندند .

یی :- در سال ۱۳۴۳ هجری قمری قانون اساسی پدرش را با تزیید و تنقیض بعضی  
 کلمات و جملات تجدید و اطاعت شرع مقدس اسلامی و عدالت و مساوات  
 و حفظ استقلال و حمایت از قانون اساسی را عهد و سوگند نمود اما برخلاف  
 عهد و سوگند و قانون اساسی در انتخابات شورای ملی از دو صد شانزده  
 نفر وکیل قریب به صد نفر آنان همان کذب بان و شاه پرستان در شورای  
 ملی راه یافتند و قریب به صد نفر وکلای راستین مردم از حقوق مشروع و  
 شان محروم و از شنیدن فریادها و استغاثه های شان در برابر ملی ماند  
 جریده پیام امروز شاعلی ظاهر خان کوشای خود را که ناشنوا، صحت  
 و بروز سوم عقرب آبان ۱۳۴۴ که دکتر یوسف صدر اعظم دوره انتقاد  
 میخواست از شورای ملی رأی اعتماد بگیرد دانشجویان دانشگاه کابل که  
 اکثریت وکلای شورا را وکلای حقیقی و قانونی نمیدانستند به تظاهرات  
 گسترده و پر جوش و خروش پرداختند و پیشروی کاخ شورای ملی شاعلی دادند  
 در اینجا البته به امر ظاهر خان دامادش سردار ولی که فرمانده قوای نظامی مرکز  
 بود با تانکها و مسلسلها آنقدر از دانشجویان و تظاهراتچیان را کشت که  
 حساب آن بخدا معلوم است و در حالیکه آنهمه وکلای نامرد و ناپاکار کشتار  
 دانشجویان بیگناه و بی دفاع را می دیدند باز هم چون وکلای راستین ملت نبودند  
 بلکه برگزیدگان شاه و صدر اعظم بودند بعد از اعظم رأی اعتماد دادند .

کث - از قرضه های که در دوران ظاهر خان خارجی پافغانستان  
 البته بروی اغراض سیاسی، میدادند نه تنها صد درصدی شریک بایه  
 مایه هزاران ضرر و خطر بود چنانچه بنسبت چند هزار ملیون در قرضه که  
 ظاهر خان از خارجی ها گرفت معلوم نشد که بکجا صرف کرد؟ و از کجا باید ادا  
 شود ؟؟

امریکا بنام آبادی وادی میرمند، وادی میرمند را برای خود پایگاه نظامی  
 ساخت شوروی هم سمت شمال مملکت را بهانه تفحصات بطول در  
 اختیار گرفت، بطول در زیر زمین نهفته ماند و گاز شبرغان که از نهفتن  
 نبود به قیمت ارزان و تقریباً رایگان خود روس ها برد که هنوز هم می برد.  
 ظاهر خان اسلحه و تجهیزات سبک و سنگین زیاد جنگی که از شوروی  
 می گرفت بروی فریب دروغ ادعا میکرد شمال پاکستان که جنوب  
 افغانستان واقع است به بهانه پشتونستان از پاکستان جدا سازد  
 اما چون بار کج هرگز بمنزل غیر سد عوض اینکه کل پشتونستان برگریبان  
 بزند از عقب شلوار او چنان لغزید و باد مخالف هم طوری وزید و دامنش  
 را بالا زد که زنده زنده و شرمند شرمند می نگردد و رسوائی پیدای  
 خود را پنهان نمی تواند.

خیانت دشگاه پادشاهی ظاهر خان یک دود و بیست بود، ظاهر خان

نه تنها بدختران با عفت افغان درس تجدد پسندی از قبیل مد  
 بینی اروپا دامن ترقی کرده تا زیر ناف، ورقاصی - هنرمندی،  
 و میکساری میداد و مردم را با اجازه اقتلاح غریت کده جاد فاخته خانه،  
 حتی در مقابل مسجد جامع بزرگ شیرپور، شهر نو، کابل بنام شهر غلغلده -  
 بسوی تمدن بزرگ می رانند بلکه بوسیله گندم کهنه و بو گرفته امریکائی  
 و لباس های کهنه امریکائی غم تن و شکم ما را هم بزور نوشابه های یسکی  
 و شامپیون ساغری ساغرمیچورد وخی خواست نیروی مبتذل ملهون  
 بازوی مردان و جوانان زحمت کش بزحمت میفقد و از آبهای  
 فراوان رود بارهای افغانستان که گریه کنان و سر بر سنگ زنان  
 به ممالک هم جوار میرفت محرابها و دشت های خشک و خاره آباد گردد.

ل :

۱ کودتای دادد اگر راست می بود و سازش و فریب و پسر عمو نبود  
ظاهر خان چرا چندین سال خاموش ماند ؟ زیرا این چنین خموشی و  
سکوت ماند سکوت زن بیوه که بشوهر جدید داده می شود یعنی رضایت  
و قناعت را می دهد .

۲ ظاهر خان بود که داعی های سوزان کشته های مسلمان قذهار را در  
تظاهرات ضد بی حجابی نسوان در دل باز ماندگان شهدا ناسور حسرت  
۳ ظاهر خان بود که صدای تظاهرات و تبلیغات علمای دینی را که  
از بیعدالتی های بی حساب رژیم ظاهرشاهی در مسجد بزرگ جامع پل خشتی  
کابل بلند شده بود و هر روز شدیدتر می شد بزور نیزه و زنجیر و زندان

خفه ساخت .

۴ ظاهر خان بود که خون شش نفر از بک های مسلمان بناوی جوزجان  
را که از طرف پشتونهای اقوام او بصورت هجوم و تعرض ناخوش نامردانه  
کشته و باز سوختانده شدند نه تنها باز خواست نکرد بلکه کمال الدین  
اسحق زائی سردسته تجاودین را که دلال معصیت دلا مادر بود به وکالت  
مجلس شورای ملی قبول کرد .

هم چنین خون حاجی گدای و ارباب احمد فاریابی که از بزرگان قوم از بک

بودند چون قائلین شان اقوام ظاهرخان بود پامال گردید.  
 ۵ ظاهرخان بود که برخلاف شرع وقانون عبدالملک عبدالرحیم زائی  
 وزیر دارائی افغانستان را بدون محاکمه و اثبات جرم سالها زندانی  
 نمود. حتی داود خان هم بعد از کودتای ساختگی او را آزاد نداشت.  
 و جرم و گناه عبدالملک خان این بود که در سفر خود به امریکا هر قدر دارائی  
 که عبدالمجید زابلی و امثال او در بانک امریکا بنام ظاهرخان از دارائی  
 تجار و شرکت های افغانستان سالها دزدیده ذخیره کرده بود هم را  
 بنام ملت افغانستان ثبت و از نام ظاهرخان منہا نمود. وقتی که  
 وزیر موصوف به افغانستان آمد و ظاهرخان از انتقال دارائی خود  
 بنام ملت قبلاً بوسیده کریم خان حکیمی جاسوس آگاه شد. عبدالملک را  
 به بهانه دروغ زندانی و مدیر قلم مخصوص او (سید علی صفر شعاع شویام)  
 تاجنگامی در زندان مجرد نگاه داشت که دهان زندان بر حمت  
 خدا پیوست.

قتل شعاع در زندان و محاکمه نکردن عبدالملک خان هم در وقت  
 ظاهر و هم در زمان داود برای این بود که دزدی و خیانت  
 ظاهرخان بر ملا و رسوا می شد اما کریم خان حکیمی جاسوس به مقام  
 ولایت و وزارت ترفیع نمود.

۶. ظاهر خان بود که عبدالرحمن خان تره کی قلات، ملک قیس  
 شنواری، محمد افضل خان کُتری، عصمت الله خان صافی دره پیچ  
 که افغانهای مردانه بودند و چالپوسی نمیکردند از ترس اینکه مبادا  
 قیام و شورش برپا سازند بهانه ها و تهمت های رنگ رنگ  
 به ترکستان بلغ تبعید نمود. زنده گی این افغانهای غیور از فشار  
 غریبی بجائی رسیده بود که عصمت الله خان دختر جوان خود را در جوبان  
 بقتل رسانید.

۷. ظاهر خان بود که برای گم ساختن ظلم و ولودگی های داود خان  
 مردم زمین داور قندهار و نواحی آنرا به تهمت یاغی گری هم  
 بوسید توپ طیاره کوبید و هم یکصده زیاد مردان آنها را در زندان  
 کابل تسلیم مرگ نمود.

۸. ظاهر خان بود که پاپا خان سلیمان خیل و برادرش را بشیر خان  
 سلیمان خیل به گناه مخالفت به پشتونستان سال ها در زندان  
 دهرنگ محبوس و از زنده گی مأیوس ساخته بود.

۹. ظاهر خان بود که در ادعای دروغین پشتونستان ظاهری و  
 زبانی نام بلوچ نارامی گرفت اما از همچنان قوم بزرگ و شجاع

اقتلا ده یا چهل یا پنجاه نفر اطفال شان بمکتب های فوق العاده  
رحمن یا خوشحال خان پذیرفته نشد چرا ؟  
اگر در دفتر ریاست قبایل رسیده گی شود که از پول های فراوان  
که بنام مردم در بودجه منظور و بمعرف خاندان شاهمی و والیان  
می رسید آیا از هزار روپیه یکت روپیه هم به بلوچان داده شده ؟  
آیا دعوی سلمانی و غیرت افغانی همین است ؟

۱- ناصر خان در صفحه اول جریده خپلواکی موضع ۱۳۹۰/۱۲/۱۹  
از آرزوهای شیرین شوروی به آبهای گرم خلیج فارس کشور های  
خلیج فارس هشدار داده تا به حمایت افغانها برخیزند.

حال باید از پرسیده شود که ای افغان افغان زاده تو که در  
هنگام پادشاهی خود بشوروی ها اجازه دادی در شین بند هزار  
شمال شرق قاین و بر چند ایران میدان هوایی بسازند آیا آرزوی  
روس ها فهمیده بودی یا حالا از پس هوش بمرت آمده ؟

زیرا این میدان هوایی نظامی در اسفزار چه از نظر نظامی و چه از  
رجه نظر اقتصادی برای افغانستان مرکز و همچگونه منفعت و  
ضرورتی نداشته و ندارد.

۱۱ بقرار اصل ۹ قانون اساسی ساخته و پرداخته 'خودش با آنکه  
 اختیارات کافی و کامل از قبیل قیادت اردو، اعلان حرب و متارکه  
 انحلال شورا و تعیین صدر اعظم و قاضی القضاات و سران نمایندگان  
 سیاسی را دست بر خلاف حق و عدل و شرع در اصل ۱۵ قانون اساسی  
 از طرف نمایندگان مجلس کبیر 'لوی جرگه' که اکثریتنجین و کار لیس  
 او بودند غیر مسئول خوانده شده به عبارت شسته تر دیگر شاهان پیشین  
 نژاد درانی خود ها را چند پرده هم بالاتر از خلفای راشدین میدانند  
 یعنی خلیفه ثانی به سبب سه تکرر باس و محقر عام (مسجد) از طرف  
 یک نفر مسلمان محاکمه (پرسیده) می شود و تا آن مسلمان جواب  
 با صواب و با حساب معقول نمیشود از پای نمی نشیند ولی ظاهر قاضی  
 نمک حرام که صد برابر شاه معدوم ایران خردوار ها احجار کریمه لعل  
 لا جورد، یا قوت و زمره و دیگر دارائی بسیار و شرار افغانستان را  
 برده و بهشت افغانستان را برای مردم افغانستان بدو بیخ تبدیل  
 نمود قابل پرسش ساخته نمیشود چرا ؟

۲۰ : چرا بزنگ‌های خطری که در جراید ملی (مخصوصاً جریده ترجمان)، در کابلین  
در آورده می‌شد گوش نمیداد؟؟

۱ : در مقطع یکی از شعرهای انتقادی که خرابی‌های تمام مناطق افغانستان  
در آن یاد آوری شده گفته شده بود که :

چه خونائی است طالب؟ دل آیا آن گروهی را  
که در آئینه امروز می‌بینند فردا را  
و هم چنین در دیگر شماره‌های ترجمان غزلهای نوشته و گفته شده  
که «درینجا مشت نمونه خروار نوشته می‌شود» :

(۲۰)

مستخدم اداره بدنبال رشوه ده  
دیدم که تیز میدود و ..... میزند  
گفتم اگر دزیر خبر شد چه میکنی  
گفتا خموش باش که او نیز میزند  
ساقی بجام عدل اگر باده می‌دهد  
طالب چرا سخن بگوید آیز میزند

(۴۰)

(۳)

دیگران گرسوی مرغ و قمره سپرد  
مازمین گیر جان تا که جهان خواهد بود  
علم چون نیست عمل نیست لهذا اید  
ما حمانیم که بودیم و همان خواهد بود

(۴)

ز دریا های ما در خارج از کشور ز رختها  
از آرزو خوان با نان ماشون خواهد شد  
بدهیز مقامی عارضی با عارضی میگفت  
بساط رشوه خواری تا یکی دارو خواهد شد  
تفاق خانه ویران تا گریبانگیر باشد  
علاج درد ما از دست افلاطون خواهد شد

(۵)

بیمار بیدار داد نم که چاره مرگ است  
اما بگو چه چاره بیکار بی غذا را  
زین مینی ژوپ پوشان وین را نهایی  
درد که راز پنهان خواهد شد آشکارا

(۴۱)

هم كهنه پوش كفار هم ریزه خوار اعیان  
یارب تو خود نگه دار این ملت گدا را  
امروز رست گونی گرچه برای جان است  
طالب بجان خریده از راستی بلارا

(۶۱)

ای صبا در دلکشگر بگذری از مابگویی  
غچه ها دلتنگ تا کی در گلستان شما  
کاروان سالار را برگویا بان مرگش  
کاروان آرزو اندر بیابان شما  
آنکه هر شب جشن او تازه است همچون صبح  
کی بود آگاه از شام غریبان شما  
سیل مکر و رابست یادیای کابل مرگش  
تا بپرست از رئیس شرویران شما  
کی رئیس امنیه در خواب راحت می غنود  
چشم اگر می داشت بر جمع پریشان شما

(۴۲)

گر نمی ترسیم از زندان وی میگفتش  
نالۀ زنجیری آید ز زندان شما

(۷)

الای کاروان سالارست خواجش تاکی  
جس فریادی دارد که بر بندید محمل ها  
ز شرق تا مغرب دانه و دام است و مستم  
عجایب نقشه ها دارد برای صید غافل ها

(۸)

آه اسلام آه افغان خوار می تا کی  
این عقب افتاده گی از جلد دنیا تا کی

ز بس از گردش گردون دین دون پروی ندیم<sup>۹</sup>  
بمحمدالد و المنة به این شادم که ناشادم  
مرا از دوری منزل چه ترسانی برو تا صبح  
بسرخواهم دویدار در رهش از پای فنام

(۴۳)

(۱۰)

چو جوهر در شمشیرم ولی درشت نامردی  
توانا خامه ام اما بدست ناخردمندی

(۱۱)

برای روشنی انجمن چو شمع مرا  
گذشتن از سرجان مسکند داد است

(۱۲)

غیر داغ و سوختن چون شمع در بزم وجود  
حاصلی طالب مرا از این دل بیدار چیست

(۱۳)

منال بیل اگر با منت سرباری است  
که خوار و زار بود هر که کار او زاری است  
از آن ز دروه عورت بچاک فنادیم  
که مست جام غوریم و نام هشاری است  
از آن جهت تو ای مرجع نیم خوش بین  
که ماده رندی و کار تو بهره برداری است

(۴۴)

چو روزگار بود روزگار کار تو کو  
که کارگر را پیکار به زیکاری است  
چه تو چه عالم رشوتستان چه در طریق  
چرا که کار شما هر سه مردم آزادی است

(۱۴)

اراده خواهد محکم اداره اوضاع  
بگو شکایت ضعف کدام اداره کنیم

(۱۵)

مزرع بزر فلک بنگر و دس مه نو  
یادی از کشته خوشتر آور و بنگام درو  
کاروان رفت تو در خواب بیابان پیش  
تا که از راه نمائی هله بر خیز و بدو  
زال دنیا که به نزد تو عوسن بیاست  
هست یک بیوه ز صد رستم و صد خنجر و  
شیر مادر بتو آنگاه حال خواهد بود  
که ز غفلت ندھی خانه بابا به گرد

(۴۵)

و در آخر یک مضمون انتقادی شدید درجیده؛ پیام امروز که نویسنده  
خود را برای کشته شدن و دار آما ده کرده و گفته :  
پای کوبان تا به پای ارمی آئیم ما  
نوشته شده بود که :

فردا به پیشگاه حقیقت شود پدید  
شرمنده هر وی که نظر پر حجاز کرد

و امروز که همان فردای دیروز است شاعلی ظاهراً غافل و -  
چو اداران او اگر شرمنده نباشند آیا وجدان خواهند داشت ؟

ن: بعد از ظاهر خان باید از رفتای کرملین نشین پرسیده شود:-  
 ۱ آیا در باره نقل قول شاغلی بیرک کارمل که گفته: «ایراهام لینکلن را  
 در یکی از جراید کا بل یاد آور شده که (ممکن است برخی را موقتا»  
 فریب داد لیکن نمیتواند همه را برای همیشه فریب داد) چه عقیده دارند؟  
 ۲ در صورتیکه مطابق مواد ۷ و ۱۸ و ۲۱ و ۳۰ اعلامیه حقوق بشر  
 حیثیت و حقوق همه افراد بشر با هم برابر و هر شخص حق دارد بدون  
 تبعیض از آزادی فکری، وجدان، مذهب بهره مند شود و اساس  
 نشاء قدرت حکومت هم اراده مردم است و این اراده از راه  
 انتخابات صادقانه صورت می گیرد و هیچ یک از مقررات اعلامیه  
 نباید طوری تفسیر شود که متضمن حق برای دولتی یا جمعی یا فردی باشد  
 که بموجب آن بتواند هر یک از حقوق آزادیهای مندرج این  
 اعلامیه را از بین ببرد لهذا آیا نور محمد ترکمنی، حنیف الله امین  
 بیرک کارمل از طریق کدام انتخابات آزاد و صادقانه و اراده  
 کدام مردم قدرت حکومت را بدست گرفتند؟ و چرا از طرف شوروی  
 رسمیت شناخته شدند؟

۳ آیا ده ها هزار نفر که بدست این ها کشته شده اند و صدها هزار

مردان مجاهدی که هم اکنون بر ضد اینها پیکار می کنند و یا آواره  
خارج شده اند و اکثریت هم دارند بکدام دلیل از حقوق مشروع و  
قانونی شان محروم و محکوم شده اند؟

۴ آیا این اوضاع شوروی برادر و مفاد مرکز فساد جهانی  
( قمر سفید امریکا ) شاخته نمیشود؟

شاهان افغانی درانی را انگلیس و امریکا استعمار کرده بودند این متجین  
و مقمدين شما ( مدعیان همزیستی مسالمت آمیز ) اگر در کله ها شان  
مغز و در مغز ها شان فکر محقول میبود می توانستند بجای این که  
زمین های موروثی یا ز خریدۀ زمین داران مستحق را با حق ضبط  
و غصب می نمایند، از چارده قندوز و کلدار تا نگاب شیرین میمنه  
و باز دشت آبدان را بزور گاز شبرغان و آب همچون ( آمو )  
طوری آباد و شاداب بسازند که حداقل یک میلیون و نیم نفوس  
بی زمین و زحمت کشت افغانستان مالک زمین و زراعت شوند.  
هم چنین بزور همان گاز علاوه بر استفاده از آب ایستاده غزنی  
( جیل ) مقر بوسید چاه های عمیق دشت های ارگون و کمتواز  
و باز از مقر تا قندهار و هرات را بیک ساجد حاصلخیز زراعتی  
تبدیل نمایند و اقلاً یک میلیون و نیم مردم زحمت کش و بی زمین

بشمول افغانهای کوچی بزراعت و کشت و ریزی و گوشت پروری و دارند.  
در آن صورت البته مراتع و علفزارهای هزاره جات به مالکین مستحقین  
حقیقی آن هزاره ها می رسد و هزاره ها مانند قدیم باز هم به تمام افغانستان  
روغن و گوشت تهیه می کرد و روغن های نباتی خارجی چاپوان و سحر  
افغانستان را برده و خورده نمیتوانست و بدون غصب خط زمین  
های ناکافی مردم بیگناه هیچ دهنانی هم بی زمین نمیماند.

اما چه فایده اگر انگلیس و آمریکا استعمارگر بودند شما خود را استعمارگر و  
با مداخلات مزاحمت آمیز مورد نفرت عالم اسلام قرار داده عملاً و  
عدلاً بدنامی آمریکا را کم ساختید.

۵ پس اگر هم شما و هم به شاغلی برکت کامل گفته ابراهام لینکلن  
با تائید و تاکید تکرار عطاوه شود که: آیا اسکان دارد مردم افغانستان  
با این همه تلفات جانی و مالی و با این همه درگیری و آوارگی بطبع  
شوند؟ زیرا ( پلنگ از زدن کینه ور تر شود ).

۶ آیا وجدان و شرافت انسانی هم به نزد پیروان لینن ارزش دارد  
یا خیر؟ اگر دارد کو؟ کی؟ کجا؟ و اگر ندارد چرا؟  
۷ اعدام و کشتار سران و بزرگان سنی و شیعه که به حفظ اندامین

نسبت داده می شود، آیا حفیظ الله امین و تره کی و برکت اضع  
یک مثلث ناری نبودند؟

۱. اگر به عوض این رفتار الیگاشی و مالکیا ولی رأی گیری عمومی  
« رفاندوم » عادلانه و صادقانه زیر نظر نماینده های شرق و  
غرب، مسلمان و غیر مسلمان در افغانستان قبول نشود، ادعای  
عزیمتی مسالمت آمیز هرگز و هیچگاه قابل قبول نیست.

س: بعد از شوروی نوبت به گروه های افغانی در خارج یعنی در پاکستان، ایران، اروپا و امریکا می رسد.

۱ البته جای هیچگونه انکار و منسبط بازی نیست که ماسلمان های افغانستان مفاد آیه مبارکه: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا قَوْمٌ حَتَّىٰ يَخِيرُوا مَا يَأْتِيهِمْ) را از یاد برده بودیم و چون متحد و نیرومند نبودیم دستخوش تجاوزات شده و ظلم می بینیم لهذا (حرج و محنت از قامت ناساز بی اندام ماست) که به بلاها مبتلا مانده ایم.

۲ و چون (روی سیلاب به فاشاک گرفتن نتوان) اگر بر سر دشمن های گروه های مدعیان جهاد وقت اطاعت و احترام فرمان خدا (واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا) را همین حالا فرض عین فوری ندانند

پس موقع و موسم این اتهام و اتفاق کی و کجاست ؟

۳ آیا امکان خواهد داشت که بدون احترام و اتهام بقرآن عظیم شما از برکت و ثمره (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا حِزْبًا بَيْنَ يَدَيْكُمْ) پیروز و بر خوردار شویم ؟

۴ آیا تفرقه ها روز ما را چنین سیاه نساخت ؟ آیا این پراگندگی ها نبود دشمنان نیست ؟

۵ کاره لیس ها و چاپلوس های دربار شاهان خود خواه و کمراه اگر نماند

و شیطان و از خدای خبر بودند در بین علمای مدعیان راه دین مانند  
 مولوی عبدالبصیر رئیس محکمه عالیہ تمیز بعضی (مقدس نداء) و آخوند خانی  
 هم وجود داشت که بفکر معرفی نظریات و نظامات جهان بینی اسلام  
 نبودند، بلکه نا آگاهانه به مقاصد دشمنان و مفت خود ها کمک میکردند  
 و علاوه بر اینکه بفکر از بین بردن دستگاه حکومت فاسد و ظالم  
 نبودند اغلباً افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی همتی بودند که غیر از  
 دعا گوئی کاری نداشتند.

۶ آیا تقدسین ساخته گی به اسم اسلام به اسلام صدمه نمی زدند؟ آیا  
 عالم یا عالم نمائی که باد نخوت بر او چیره و تیره بخت شده اسکان  
 دارد که خود و جامعه را اصلاح نماید؟  
 (او خوشترن گم است که راهبری کند)؟

۷ بالاخره آه ای برادران دیندار و عزیز! اگر مراد و مرام همگروه  
 و احزاب جهاد با تجاوزین است این ده جاحزب و حلقه و گروه  
 چه معنی دارد؟ آن هم باگونه گونه خلاف و اختلاف؟  
 ۸ بعضی اراذل و اوباش که نام چریک و مجاهد را بر خود گذاشته  
 یا بهانه های نامردانه مثل اینکه کارطوس (فشنک) مآتمام شده

از مردم پول میخواستند ، شنیده شده که درهوتل فره رودسافین  
بلکه سافین خارجی را هم تقفیش و تلاشی واذیت نموده و هر چه  
پول داشته اند از آنها گرفته اند. آیا این حرکات آنها سبب بدنامی  
نیک نامان نیست ؟

۹ البته مجاهدین حقیقی و صدیق که بجائی بسته گی ندارند هم یاسی شود  
اما بر صورت اگر حرکات و اواامر مجاهدین با نظم با دسپلین با تدبیر و  
آگاهی نظامی و از همه مهتر با اتفاق و اتحاد و تمهید نباشد آیا نتیجه  
منفی و معکوس نخواهد داشت ؟

۱۰ از بعضی گروه ها شنیده شده که هشتاد فیصد افغانستان بدست مجاهدین  
و آزاد است ، خوب اگر این سخن عوض هشتاد فیصد ، بیست فیصد  
یا ده فیصد راست باشد چرا همه بدون استثناء متفقانه بر همان  
مناطق آزاد مرکز ستاد خود را نقل نمیدهند ؟ آیا با وضع موجود  
بتدریج بر شمار کشته گان در داخل و بر تعداد مهاجرین افغانی در خارج  
نمی افزاید ؟

۱۱ آیا جنگ و جهاد ، کشتن و کشته شدن تنها وظیفه مسلمانان غریب  
زحمت کش و دهقان است ؟

آیا طالبها، ملاها، مولویها، سرداران، خان صاحبان  
و سرمایہ داران پیروان عبدالمجید زابلی غدار و خیانتکار دلاصیت  
ظاہر خان، حتی خود ظاہر خان و منسوبین او، اقدام پیر بی پردہ دعا  
کرده که خود بیدان نیروند و از بالای بام محاسبہ حاکم اسیر و فقیر و بی دفاع  
و بی سلاح را بجنگ و ستیز با غارتگران مسلح فرمان میدهند؟

۱۲ (بر نزد من آنچه در ماضی و حال و استقبال بهم و ضرور و منظور است  
این است که این کاروان دزد زده بدون وحدت ملی هرگز بمنزل  
نمیرسد و وحدت ملی هم بدون عدالت اجتماعی اسلامی خیال و محال و جنون  
است).

۱۳ حرکت از مابشول شاغلی ظاہر خان اگر بفکر فریب دیگران باشیم  
باید یقین نمایم که از همه بیشتر و بیشتر خود فریب خورده ایم یعنی اگر  
(خدانا خواسته) این همه صداها و نداها بروی انگیزه شهرت طلبی  
و ریاست طلبی باشد چون در شهرت طلبی ریاکاری و در ریاکاری شرک  
نهفته است نه تنها زنده ما مجاهد و کشته ما شهید شمرده نمی شود  
بلکه علاوه بر ناکامی و بدنامی دنیا رسوائی و روستیای عقیقی هم در  
انتظار ما خواهد بود و در صورت ریاست طلبی آیا احوال ظاہر خان -  
داود خان، تره کی خان، امین خان و دیگر خان برای دین عزت خواهد بود؟

۱۴ در جنگ دوم جهانی تا وقتی که متحدین در مقابل محور اتفاق واقعی  
 و راستی نکردند نه تهاوی فتح را ندیدند بلکه علاوه بر شکستن خط ماریتونی  
 فرانسه سپاهیان اس اس نازی تاپشت دیوار مسکو هم رسیدند  
 و در صورتیکه ما به اندازه متحدین زور و زر و آگاهی از علم جنگ نداریم  
 و شوروی امروز هم از هتله دیروز کمزورتر نیست پس اعلت عدم  
 اتفاق چیست ؟

و اتفاق هم اتفاق علمی و علنی ضرور است نه به ادعای زبانی زیرا:  
 ( به عمل کار برآید سخن دانی نیست )

۱۵ خوب اگر هم اکنون یک نفر شخص آگاه، صلح، متحدین به اتفاق هر گروه  
 ( طور موقت ) انتخاب و همین احزاب پراکنده در داخل افغانستان  
 بدور او جمع و بروی یک طرح و یک نقشه مجمع در قندهار یا غزنی  
 یا هر جایی که لازم دانسته شود بنام افغانستان آزاد پرچم جبار و  
 استقلال را بلند نمایند و کارها چه در پرتو مشورت و معیلت شورای  
 رهبری اجراء اداره گردد آیا بیون جانفر افغان، هزاره، تاجک  
 بلوچ، ازبک و ترکمان از شمال و جنوب و شرق و غرب افغانستان  
 آماده کار و پیکار و با مرکز افغانستان آزاد یار و مددکار خواهند ؟

۱۶ در صورتیکه بزرگترین پیشوای عالم بشریت با آنکه خدای تبارک و تعالی در باره اش (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) فرموده باز هم به فحوائض خدا (و شاورهم فی الامر) با اصحاب مشوره می فرمودند و اگر ما هم بدامن اتفاق و مشوره بیاویریم آنوقت با جمله منشور ملل حتی بوسیلہ سازمان ملل متحد از تمام ممالک جهان مخصوصاً ممالک اسلامی میتوان نماینده جادعوت شود تا بیایند و بینند و بدانند که حقیقت چیست و دروغگوی کیست ؟

۱۷ در صورت کامیابی بازم البته زیر نظر نماینده های ممالک شرق و غرب با رأی گیری آزاد و عمومی - رفراندوم - رئیس جمهور (منهای ظاهر خان و مزدوران و فاسقین او) انتخابات و جمهوری اسلامی برقرار خواهد شد و البته مرحله جا و گرده های مجاهدین را نیز حرکت در خور یاقوت در جمهوری اسلامی به منظور حصول منافع خدا و وصول به عبادت جاوید به اجرای وظیفه و خدمتی خدمت به اسلام ، موظف خواهند شد .

ع : گرچه هنوز ننگه و نهقه زیادت اما نه سخن را بسیار لازم میدانم :-  
 خطاب به شاعلی برکت کارمل که ای رفیق ! با این همگشتار و خرابکامها  
 امکان محبوبیت و موفقیت حقیقی تو دیده نمی شود بلکه از شاه شجاع  
 سدوزائی هم منفورتر و بدنام تر خواهی شد ، لهذا همچنانکه بلخی شهید  
 ( سید اسماعیل ) در بیمارستان بخارا لطف زبانی ظاهر خان پوشیده  
 علی محمد خان وزیر دربار و معاون صدارت بطاهر خان پیام داد که :  
 ( مرا بخیر تو امید نیست شرمسار )

من هم از طرف وطن و اصل وطن همان پیام بلخی شهید را تکرار و تائید  
 و علاوه می نمایم که :  
 حاکم باکشاکش دوزخ برابر است  
 رفتن به پایمردی اغیار در بهشت

و خطاب به شاعلی ظاهر خان که ای برادر !  
 خدای بزرگ میفرماید ( و من یتوکل علی الله فهو حسبه ) و تو اگر برستی  
 متوکل علی الله میبودی این چنین رسوای و نیشدنی .  
 شاید شنیده باشی که مولوی معنوی بلخی هم گفته :

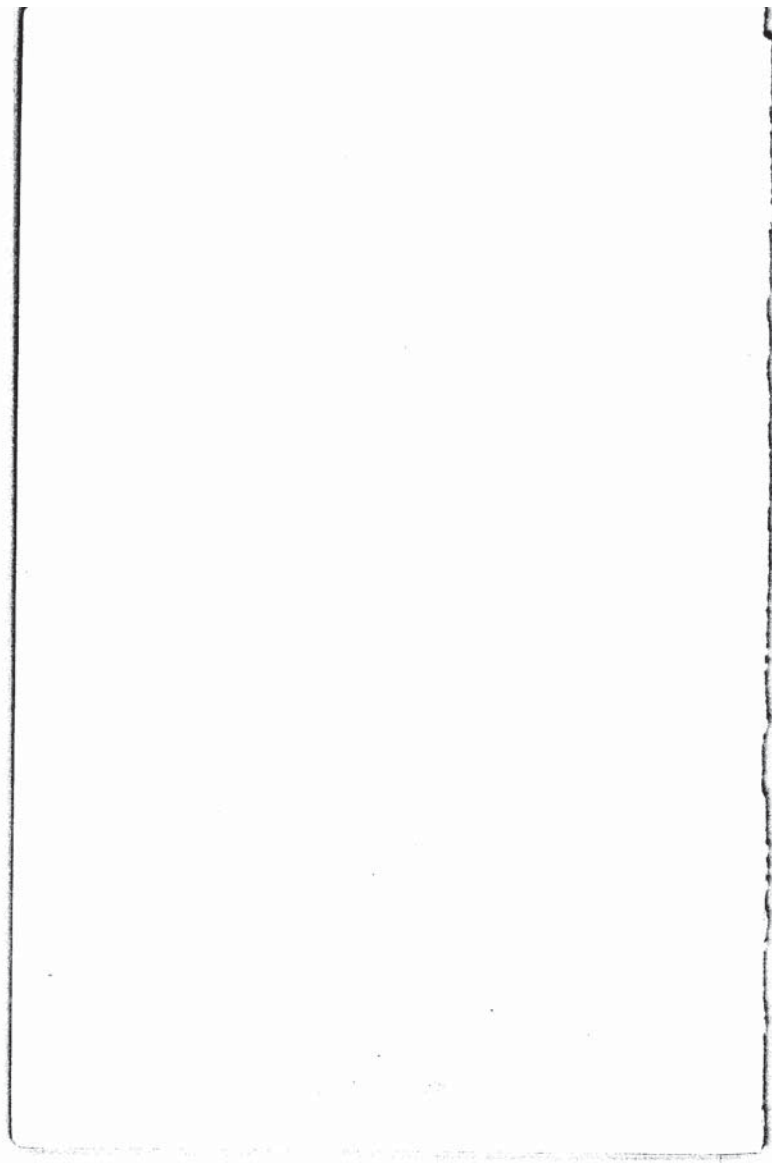
لطف حق با تو مدارا نکند  
چونکه از حد بگذرد رسوا کند

با وجود آن چون رحمت حق بی انتہاست و دروازه توبه باز و قرآن -  
عظیم الشان بهترین جهانای بندگان و گنه کاران بسوی مرام استقیم است.  
سالیان دراز که ملت مسلمان افغانستان را محکوم خود و خود را حاکم آنها  
پنداشته و هر چه خواستی و توانستی کردی ، چند روزی که از حیات تو  
باقی مانده غنیمت بدان و برای نجات جهان ملت که از نادانی خود خجسته  
تو مظلوم واقع شده اند صداقت و مردانه قیام و اقدام نما .  
یعنی نه برای رسیدن بمقام شاهمی یا ریاست که بدنام تر و ناکام تر خواهی  
شد ، بلکه برای جبران خطاها و خطای که از تو سرزده .  
و اگر مگس دور شیرینی ( چا پلوسان استفاده جوی حق ) هنوز هم  
ترا از خود احمق تر بدانند و لیسیده بتوانند هر چه چستی و هر که هستی -  
آدم شناس خواهی بود . اما بگفته حافظ :

دورست سرآب دین بادیه حشدار  
تا غول بیابان نفریبد بکرات

و مطمئن باش که خدای بزرگ و مهربان صاحب عزم را سرخ را بر آید

راست شو راست شنو راست بگو راست برو  
تیر را رگتیش سوی هدف را همر است  
دگر نه چون « شمع کج می سوزد آفر خانه ، فانوس را »  
نه پذاری که جان بر دی و رفتی  
صابت با کرام الکاتبین است



## اتفاق

## اتفاق

سال ۱۳۲۰ خورشیدی که دود آتش جنگ جهانی دوم فضای عالم را  
تیره ساخته بود این قطعه شعر به منظور اتفاق جهان اسلام برای جریده  
«اتفاق اسلام» هرات فرستاده شد و بعد از آن درجایید داخلی و -  
مجلات خارجی مکرر بطبع رسیده و اکنون هم بعد از چهل و دو سال باز به نشر  
آن این نوشته را فایده می‌دهم :

سینه ام شد شرع شرع هم روی در فراق  
شیشه صبرم شکست و طاقت دلگشت طاق  
ساز کن ای مطرب خوش لهجه آهنگ عراق  
تا کشم من هم ز دل چون نی نوای شتیاق  
اتفاق. اتفاق ای اتفاق

چند از بنفقتن این درد دل را خون کنم ؟  
دیده را تا چند رشک دجله و چون کنم ؟  
خواهم از آهی شرر در خرم گردون کنم !

عاشقم من سر بنفقتن هست به عشاق شاق  
اتفاق ، اتفاق ای اتفاق

عالمی داند که اندر عاشقی رسوا منم  
از غم اسلام و دین محزون صد مرا منم  
تا بینم دیگری هم هست یا تنها منم  
تا نغیر باقیست خواهم زد صلا ای اتفاق  
اتفاق ، اتفاق ای اتفاق

در چنین قرنی که باید خواندش قرن سبز  
آسمانش فتنه باران و زمینش فتنه خیز  
نیست آدای مگر در فتنه شمشیر تیز  
بازوی پولاد می خواهد بطن فی سیم  
اتفاق ، اتفاق ، ای اتفاق

ترک و ایران و عرب صندی و افغانی مگوی  
هر چه گفتی پیش ازین زین پس نه دانی مگوی  
چون مسلمانیم جز دین و مسلمانی مگوی

با خبر تا مادر ملک نکوید آخ و عاق

اتفاق، اتفاق ای اتفاق

صفت یک قوم اسلامی یک نگشت وطن

جمع اگر کردیم ز آهن میشود شت وطن

الحذر تا شکنی از تفرقه پشت وطن

الامان از کینه و تیز و یروز نه از نفاق

اتفاق، اتفاق ای اتفاق

یاد آور آنزمانی را که در روی زمین

بودد اسپانیادین مبین مسند نشین

هم بسوی شرق از مابود تا تار و چین

کم ملک به یافت بین حلایمان

اتفاق، اتفاق ای اتفاق

پیش من کم زن به تنهایی دم از حب الوطن  
تو اگر سر باشی من هم گردم در ملک تن  
به کاری هست هر غصوی بجای خویشتن

سر کجا ماند بگردن گر ندارد اتفاق  
اتفاق ، اتفاق ، ای اتفاق

ناله ام از درد و غیر از درد دینم در نیست  
مسلمین را جز شهادت یا طفره در غور نیست  
هر که روگردان شود از جنگ دشمن در نیست  
گرچه باید بر سرش بم های آتش افروخت  
اتفاق ، اتفاق ، ای اتفاق

زاهد نبود به جنگ دشمن دین جنگجو  
گو مکش زحمت محوان دیگر نمازی وضو  
در جهاد فی سبیل الله نگرده سرخ رو  
غیر آن رندی که با سر نماید استبا<sup>ق</sup>  
اتفاق ، اتفاق ، ای اتفاق

موج خون را در مردان است در نوبهار  
اینکه می بینی شربت و کوهسار لاله زار  
گر تو هم داری سری در راه دین بهر تار

شش جیت را از سرمت یزن یک <sup>طلا</sup> ق  
اتفاق ، اتفاق ای اتفاق

بنده مولا و اندر بند دنیا تا یکی ؟  
درد مند از غصه ورنج مدا و تا یکی ؟  
زیر بار منت خضر و میجا تا یکی ؟

کشته شو تا بگذرد روح تو از این <sup>نروا</sup> ق  
اتفاق ، اتفاق ای اتفاق

نازم آن دم را که جام باده کلگون زغم  
در ره دین همچو بسمل دست و پا زخون زغم  
سربنوگ نیزه و پا بر سر گردون زغم

نشنوم دیگر نوای الوداع و افراق  
اتفاق ، اتفاق ای اتفاق

پند لازم نیست تا صح طالب دیوانہ را  
منع کی از شمع محفل میتوان پروانہ را  
من جہان شمع کہ روشن میکنم صفا را

مهرم با چشمہ خورشید در مہر و وفاق  
اتفاق ، اتفاق ، ای اتفاق

## فهرست

- ۱! زمزمه خاک نشینان خرابات      صفحه (۱)
- ۲ افغانستان      " (۱۱)
- ۳ سدوزائی ها در خدمت انگلیس      " (۱۵)
- ۴ محمدزائی ها در خدمت انگلیس      " (۱۶)
- ۵ عبدالرحمن محمدزائی در خدمت انگلیس      " (۱۷)
- ۶ عبدالرحمن و دشمنی او با ملت افغان مخصوصاً بشیعه .      " (۲۰)
- لا تهدید و اخطار آیت الله میرزا حسن شیرازی
- مجتهد مجاهد شیعه بوسیله ناصرالدین شاه قاجار به ملکه
- ویکتوریا ی انگلیس که چرا عبدالرحمن مزدور انگلیس بدشمنی
- باشیعه پرداخته ؟      " (۲۴)
- ۷ هزاره جات (غرجستان)      " (۲۶)
- ۸ ضبط و غصب صدق و هزارها قریه و فساد آباد مردم
- ۹ فارسی از طرف شاهان پشتون (مزدور انگلیس)      " (۲۷)

۱۰ مخالفت صریح و ثابت با درخان و ظاهرخان  
عدالت و شریعت مقدس حتی بقانون اساسی  
خودشان.

صفحه (۳۰)

۱۱ چند حرفی با رفقای کرملین نشین مدعیان  
(همزیستی سلامت آمیز)

» (۴۷)

۱۲ چند سخنی با برادران مسلمان گروه ها و -  
سرگروه ها افغانی در (پاکستان، ایران -  
اروپا و امریکا).

» (۵۱)

۱۳ سخنی هم با ایرک کارمل.

» (۵۷)

۱۴ سخنی هم با ظاهرخان.

» (۵۷)

۱۵ اتفاق (تکرار قطعه شعری از سال ۱۳۲۲ خورشیدی)

» (۵۹)

فصل ۸۰: نعل

مؤلف: طالب محمد حسن قندهاری



انسان

برادر و برادر